

زبان و فرهنگ عامیانه در اشعار حمید مصدق

نداسادات مصطفوی*، محمدرضا نصرافهانی و مریم نافلی

چکیده

شعر فارسی در سیر تاریخی خویش از عوامل بسیاری تأثیر پذیرفت که از جمله آنها عناصر زبان عامیانه است، البته تأثیر این عناصر در همه ادوار ادب فارسی به یک اندازه نیست. زبان عامیانه به عنوان گونه‌ای زبان زیرمعیار در بردارنده عناصر گوناگونی است که به مقدار قابل توجهی در شعر شاعران معاصر نمود یافته است. حمید مصدق از جمله شاعران نوگرای معاصر، به پیروی از نیما، به مقدار قابل توجهی، از عناصر زبان عامیانه در اشعارش بهره برده است. کاربرد اشکال مختلف عناصر زبان عامیانه در شعر مصدق گذشته از آنکه موجب تشخیص زبان شعر وی شده، روانی و سادگی کلام او را نیز به همراه داشته است. زبان و فرهنگ عامیانه به کاررفته در دفاتر شش گانه مصدق را می‌توان در هفت گروه تقسیم کرد: ۱- واژگان عامیانه، ۲- واژگان رایج و محاوره‌ای ۳- کنایه و مثل ۴- تلفظهای عامیانه ۵- تلمیح به قصه‌های عامیانه ۶- باورها و رسوم عامیانه ۷- واژگان محلی. بسامد موارد مذکور در دفاتر مصدق یکسان نیست. این عناصر در دو دفتر «درفش کویان» و «آبی خاکستری سیاه» بسیار اندک است، فضای حماسی حاکم بر این دو دفتر را می‌توان از جمله عوامل کاهش این عناصر دانست؛ از سویی دیگر تغزل و عشقی صمیمی، ملموس و زمینی محتوای اغلب اشعار مصدق در چهار دفتر «سالهای صبوری»، «شیر سرخ»، «در رهگذار باد» و «از جدایی‌ها» را تشکیل می‌دهد و این امر به کاربرد زبانی آشنا همراه با بهره بردن از عناصر زبان عامیانه انجامیده است.

کلیدواژه‌ها: حمید مصدق، شعر، زبان و فرهنگ عامیانه

مقدمه

هر زبانی به مقتضای شرایطی همانند تعلق آن به منطقه جغرافیایی و طبقه اجتماعی معین، سن و تحصیلات سخنگویان و... دارای گونه‌های متعددی است که از میان آنها یک گونه که از اعتبار بیشتری برخوردار است، به عنوان «زبان مشترک» پذیرفته می‌شود و رایج‌ترین وسیله ارتباط - وسیله تفهیم و تفهم - میان طبقات و قشرهای مختلف جامعه قرار می‌گیرد. این گونه خاص زبانی «زبان

mostafavisadat@yahoo.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران (مسئول مکاتبات)

m.nasr@ltr.ui.ac.ir

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

maryam_nafeli@yahoo.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرفانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

تاریخ وصول: ۹۲/۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۸

معیار» نامیده می‌شود. زبان متداول در سخنرانیها، کلاسهای درس، رسانه‌ها و مجامع رسمی چه به صورت شفاهی و چه به صورت کتبی، معمولاً همین زبان معیار است (رضایی، ۱۳۸۳: ۲۰) و (نجفی، ۱۳۷۸: هفت).

زبان‌شناسان علاوه بر گونه زبان معیار، دو گونه کلی «زبان فوق معیار» - فرامعیار - و «زبان زیر معیار» را نیز برای زبان شناسایی کرده‌اند (شهادی، ۱۳۸۴: ۷۵-۷۶). «زبان فوق معیار یا فرامعیار» گونه‌ای از زبان است که در بالای خط فرضی زبان معیار قرار می‌گیرد. اغلب متون ادبی - دینی با این گونه از زبان به نگارش درآمده است. در این زبان به جای کاربرد الفاظ زبان معیار بیشتر واژگان زبان کهن، ابداع و احیاء واژگان، استعاره و مجازهای خاص شاعرانه مشاهده می‌شود (همان: ۷۶).

«زبان زیر معیار» گونه‌ای دیگر از زبان است که در زیر خط فرضی زبان معیار قرار می‌گیرد. در تعریف و تقسیم این زبان صاحب‌نظران آراء مختلفی ارائه داده‌اند. برخی زبان زیر معیار را به زبان عامیانه منحصر کرده‌اند و آن را زبان گروه‌های پایین جامعه، حاشیه‌نشینان، بی‌سوادان و حتی گروه‌های ضداجتماعی دانسته‌اند (همان: ۷۶-۷۷) و (صادقی، ۱۳۸۵: ۷) این در حالی است که نجفی در فرهنگ عامیانه علاوه بر زبان عامیانه زبان محاوره را نیز ذیل گروه زبان‌گفتار در زیر خط زبان معیار قرار می‌دهد (نجفی، ۱۳۷۸: شش). بر اساس موارد مذکور زبان عامیانه در ذیل «زبان زیر معیار» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، عناصری است که در ذیل زبان عامیانه در شعر حمید مصدق قرار دارد، یعنی هم زبان گفتار مردم و هم زبان توده‌های کوچک و بازار. این عناصر با بررسی یک سوم اشعار مصدق با انتخاب و گزینشی تصادفی استخراج گردید. در پژوهش حاضر زبان و فرهنگ عامیانه در دفتر «درفش کاویان»، «آبی، خاکستری، سیاه»، «در رهگذار باد»، «از جدایی‌ها»، «سالهای صبوری» و «شیر سرخ» در هفت گروه تقسیم و تبیین شد: ۱- واژگان عامیانه، ۲- واژگان رایج و محاوره‌ای ۳- کنایه و مثل ۴- تلفظ‌های عامیانه ۵- تلمیح به قصه‌های عامیانه ۶- باورها و رسوم عامیانه ۷- واژگان محلی.

فضای حماسی - باستانی خاص در دو دفتر نخست - «درفش کاویان» و «آبی، خاکستری، سیاه» - سبب شد که عناصر زبان و ادب کهن بیش از عناصر زبان عامیانه مورد استفاده قرار گیرد، لذا کاربرد زبان عامیانه در این دو دفتر کمتر از بقیه دفاتر است. در دفترهای «سالهای صبوری» و «شیر سرخ» نمود زبان عامیانه با فراوانی بسیاری مشاهده می‌شود.

قابل ذکر است که در این پژوهش به سبب اختلاف آرائی که گاه در تعیین مصداق‌های زبان عامیانه وجود دارد، مواردی به عنوان عنصر زبان عامیانه پذیرفته شد - به ویژه در بحث واژه‌ها - که در «فرهنگ فارسی عامیانه» تألیف ابوالحسن نجفی بیان شده باشد، همچنین در باب کنایه و مثل عامیانه «فرهنگ امثال سخن» تألیف حسن انوری نیز مدنظر قرار گرفت.

درباره بررسی زبان عامیانه مصدق تألیف یا مقاله‌ای جداگانه به رشته تحریر درنیامده است. تنها در کتاب «در های و هوی باد» از دکتر احمد ابومحبوب جنبه‌های مختلفی از شعر مصدق مورد بررسی قرار گرفته است. در باب عناصر عامیانه در اشعار مصدق در کتاب مذکور تنها در مبحث «زبان» و «تلمیحات و اشارات» بحثی مختصر ارائه شده است (ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۱۹۱ - ۲۳۹). در مبحث «زبان» نیز بدون تفسیر و تحلیل قابل توجهی، ضرب‌المثلهای، عبارات و کنایات عامیانه به عنوان شاهد ذکر شده است. همچنین در مبحث «تلمیحات و اشارات» به صورت بسیار موجز و مختصر درباره تلمیحات فولکوریک صحبت شده است. با وجود این دو مبحث در کتاب «در های و هوی باد» حق مطلب عناصر عامیانه در اشعار مصدق به صورت کامل ادا نشده است. به همین سبب لزوم تحقیقی جداگانه در این باب احساس شد.

کاربرد زبان و فرهنگ عامیانه در ادب فارسی

شعر فارسی در دوران نخست حیات خویش به سبب عوامل مختلفی چون درباری بودن اشعار، مدیحه‌سرایی و سلیقه حاکم بر ادبیات آن عصر گذشته از آنکه از طبقه عوام و عامیانه‌گرایی فاصله گرفت حتی رنگی اشرافی و درباری یافت. دیدگاه‌های بلاغی رایج در ادب کلاسیک نیز شعر را در تنگنای واژگان رسمی محدود ساخت و به دور بودن کلام از واژه‌های عامیانه از جمله شرایط

کلام فاخر و عالی محسوب شد (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۶۸).

با اینکه شعر سبک خراسانی رنگ و بویی اشرافی و درباری دارد و به دور از عوام و عامیانه‌گرایی است ولی در اشعار این دوره امثال و حکم به عنوان یک صنعت بدیعی - ارسال‌المثل - با زبانی پیراسته و ادبی، نه به شکل عامیانه در شعر شاعران این دوران مشاهده می‌شود، تا آنجا که می‌توان آن را شاخصه سبکی بارز اشعار این عصر به شمار آورد (ر.ک: محجوب، ۱۳۴۵: ۶۷-۷۰ و ۳۰۵-۳۱۰).

در قرن ششم با گسترش موضوعات و قالبهای شعری و تحول و تکامل ویژگیهای صوری و زبانی شعر، در کنار عواملی دیگر، مقدمات تغییر سبک خراسانی به عراقی فراهم شد (ر.ک: غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۱۵۳). از جمله عوامل تغییر سبک در این قرن، رواج عرفان و ایجاد خانقاههاست که به تبع آن مفاهیم و مضامین عرفانی در کنار مدح و شعر درباری از موضوعات رایج عصر مذکور شد.

با ظهور شعر سبک عراقی می‌توان شاعران را از نظر تفکر به دو گروه عمده تقسیم کرد: الف) شاعران ثناگستر درباری با دیدی بیرونی. ب) شاعران عارف مسلک با دیدی عرفانی - درونی با مخاطبانی غیر از پادشاهان و درباریان (همان: ۱۶۸ - ۱۶۹). با ورود مضامین عرفانی و تغییر مخاطبان شعر، عناصر زبان و ادبیات عامیانه به عرصه شعر راه یافت که گذشته از گسترش واژگان، تشخیص زبان شعر دوران مذکور را نیز به همراه داشت (همان: ۲۶۱).

تأمل در زبان شعر قله‌های ادب سبک عراقی، پیوند زبان کوچه و بازار با زبان سخته اهل علم و ادب را آشکار می‌سازد. در سبک خراسانی عناصر عامیانه در شعر بیشتر به کاربرد ارسال‌المثل آن هم به صورتی فاخر و ادبی محدود می‌شد ولی در اشعار سبک عراقی گذشته از ارسال‌المثل عناصر دیگر زبان عامیانه چون عبارات، واژگان و حتی تلفظ عامیانه نیز مشاهده می‌شود:

هم فرقی و هم زلفی، مفتاحی و هم قلفی بی‌رنج چه می‌سلفی، آواز چه لرزانی؟

(مولوی، ۲۵۳۵: ۲۹۶)

حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۸۸)

اوج کاربرد عناصر عامیانه در شعر شاعران سبک هندی قابل مشاهده است. در این زمان، شعر در میان عامه مردم راه یافت و شاعر از زبان ادبی دیرین که زبان فرهیختگان و ادیبان بود فاصله گرفت، در نتیجه بسیاری از امثال، واژگان و ترکیبات عامیانه در مجاورت زبان سنتی ادبی به کار رفت. عناصر زبان عامیانه در شعر این دوره برخلاف سبک عراقی نه به شکل پیراسته بلکه به همان صورت عامیانه در حد افراط به کار برده شد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۳ - ۴۵). با وجود اینکه استفاده افراطی از عناصر زبان عامیانه به عنوان یکی از نقاط ضعف شعر سبک هندی از سوی مخالفین مطرح شد، ولی استعمال این عناصر - البته به شکلی معتدلتر - در سبک بازگشت نیز مشهود است (خاتمی، ۱۳۷۱: ۱۴۳ - ۱۶۲).

با پیدایش مشروطه و تضعیف دربار قاجار - به عنوان تکیه‌گاه شعرای مدیحه‌سرا - بار دیگر شعر به میان عامه بازگشت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۷۵ و ۷۶) شاعران این دوره واژگان عامیانه و پدیده‌های روز را چنان افراطی و غیرهنری به عرصه شعر - آن هم در قالبهای شعر سنتی - وارد کردند که شعر اغلب آنان بیشتر به یک شوخی و طنزبازی تبدیل شد (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۴۲). با ظهور نیما، جهت‌گیریهای ناقص و بیمارگونه زبان شعر مشروطه اصلاح شد. در مکتبی که نیما در شعر معاصر بنیان نهاد، همه واژگان، استعداد ورود به قلمرو شعر را دارا هستند و هیچ واژه‌ای به خودی خود و فی‌ذاته، شاعرانه یا غیرشاعرانه نیست، بلکه شیوه رفتار شاعر با آن واژه است که ارزش شاعرانگی آن را مشخص می‌کند (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۱۱۹ - ۱۲۰) با قرار گرفتن

این باور در مکتب شعر نیما واژگان و همه عناصر زبان عامیانه پا به عرصه شعر نهادند و از رهگذر ترکیب هنرمندانه و مناسب با واژه‌های دیگر شعر از جنس شعر شدند.

با توجه به آنچه گفته شد چنین برداشت می‌شود که بهره‌گیری از عناصر زبان عامیانه از جمله راهکارهای هنری برای غنا و امتیاز بخشیدن به زبان شعر است و پیشتر از دوران نیما نیز در شعر، با صور، اشکال و فراوانی مختلف نمود داشته است. این شگرد زبانی در زمان نیما و نزدیک به آن - سبک هندی و مشروطه - به سبب استفاده افراطی کاربرد غیربلاغی یافت و نیما آن را در شعر زمان خویش احیا کرد. در ادامه مسیر نیما بسیاری از شاعران نوگرای معاصر چون حمید مصدق از کاربرد عناصر عامیانه به عنوان رستاخیزی در زبان شعر خویش بهره بردند.

تأثیر زبان و فرهنگ عامیانه در تشخیص سبک شاعر

با پدید آمدن مکتبهای ادبی ساختارگرایی و صورتگرایی، دیدگاهها درباره شعر دگرگون شد. در این مکاتب نوین، زبان و آهنگ واژگان شعر بسیار مورد توجه قرار گرفت؛ به بیان دیگر شعر نوعی کاربرد ویژه زبان است که با انحراف از زبان روزمره و شکستن هنجارهای آن حاصل می‌شود (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۵۶) و این، همان تعریف اشکولوفسکی صورتگرایی روس از شعر است که آن را «رستاخیز کلمات» نامید (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵).

برجسته کردن زبان شعر یا رستاخیز کلمات از طرق گوناگونی حاصل می‌شود. لیچ برجسته‌سازی زبان را در دو روش کلی صورت‌پذیر می‌داند: الف) هنجارگریزی - انحراف از قواعد حاکم بر زبان هنجار و روزمره - ب) قاعده‌افزایی - افزودن قواعدی چون توازنهای موسیقایی و هماهنگی‌های آوایی و... بر قواعد زبان هنجار - (صفوی، ۱۳۸۳: ۴۰). در بررسی انواع هنجارگریزیهایی که لیچ ارائه می‌کند، اینگونه دریافت می‌شود که استفاده از گونه‌های دیگر زبان در ساخت زبان شعر یکی از راههای اصلی و اساسی در برجسته‌سازی زبان شعر است. می‌توان گفت هنجارگریزی زبانی، گویشی و سبکی - از میان هنجارگریزیهای هشتگانه‌ای که لیچ متذکر می‌شود - به وسیله همین آمیختن گونه‌های دیگر زبان در زبان شعر حاصل می‌گردد (حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۵۶). در واقع لایه اصلی زبان شعر «گونه معیار نوشتاری» است که هرگاه گونه دیگری از زبان در ساخت زبان شعر وارد شود یکی از هنجارگریزیهای زمانی، گویشی یا سبکی رخ خواهد داد. اگر گونه وارد شده در زبان شعر به ادب و زبان کهن مربوط باشد هنجارگریزی زمانی یا باستانگرایی به وجود می‌آید (صفوی، ۱۳۸۳: ۸۱) و اگر گونه وارد شده در زبان شعر مربوط به گونه‌های جغرافیایی زبان مثل گویش مازندرانی، یزدی و... باشد هنجارگریزی گویشی نامیده می‌شود (همان: ۸۰). در این میان آمیختن گونه‌های زبان گفتار اعم از محاوره و عامیانه با زبان شعر و استفاده از عناصر زبان عامیانه و محاوره به «هنجارگریزی سبکی» می‌انجامد (همان: ۸۲). این نوع هنجارگریزی که موضوع مورد بحث در پژوهش حاضر است در اصل ابزار اولیه شکل‌گیری نثر ادبی به حساب می‌آید و از طرق واقعی آفرینش شعر و تشخیص زبان آن محسوب شده است (همان).

گذشته از آنکه هنجارگریزی سبکی به تشخیص زبان شعر می‌انجامد، گسترش و غنای زبان را نیز به همراه خواهد داشت. زبان ادبی از زبان مردم الهام می‌گیرد و غنی می‌شود. زبان ادبی سنتی دارد که حفظ آن از راه تتبع در آثار پیشینیان میسر می‌گردد اما برای غنی ساختن این سنت و پروردن آن، بهره‌گیری از زبان و فرهنگ مردم بس مؤثر است (سمیعی، ۱۳۸۹: ۴۸). بر این اساس بهره‌گیری از عناصر زبان عامیانه به عنوان یکی از راههای تشخیص زبان شعر، نه تنها امری غریب و دور از نظر نیست بلکه گاه از جمله مصالح زبانی برخی آثار فاخر ادبی و شاعران بزرگ ادب فارسی است.

زبان و فرهنگ عامیانه در شعر حمید مصدق

حمید مصدق شاعر معاصر، در دهم بهمن ماه سال ۱۳۱۸ در شهرضا، از شهرستانهای تابع استان اصفهان، به دنیا آمد. تحصیلات

ابتدایی و متوسطه را در شهرضا و اصفهان به پایان رساند. با اتمام دوران دبیرستان در سال ۱۳۳۸ به تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران مشغول شد و پس از گذراندن دوره کارشناسی ارشد، در دانشگاه کرمان و مدارس عالی تهران به تدریس پرداخت. پس از آن به عضویت هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی درآمد و تا پایان عمر - ۱۳۷۷ - در این سمت باقی ماند. از مصدق شش دفتر شعر به یادگار مانده است که به ترتیب سال نشر عبارت است از: «درفش کاویان» (۱۳۴۱)، «آبی، خاکستری، سیاه» (۱۳۴۳)، «در رهگذار باد» (۱۳۴۷)، «از جدایی‌ها» (۱۳۵۸)، «سالهای صبوری» (۱۳۶۹) و «شیر سرخ» (۱۳۸۲). وی در سال ۱۳۶۹ پنج دفتر شعر نخست خود را در یک جلد با عنوان «تا رهایی» به چاپ رسانید. ششمین و آخرین دفتر وی - «شیر سرخ» - نیز پس از فوت وی در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسید (ر.ک: ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۱۹ - ۹۲).

حمید مصدق به پیروی از نیما و استادان شعر نو تنها به کاربرد واژگان و عناصر رسمی در شعر اکتفا نمی‌کند. وی در کنار بهره‌گیری از میراث زبان و ادب کهن، عناصر مختلف زبان عامیانه و محاوره را به شعر فراخوانده و به آنها بار حسی لازم بخشیده است. به همین سبب شعرش ساده، صمیمی و نزدیک به ذهن و زبان مردم است.

به طور کلی زبان و فرهنگ عامیانه در اشعار حمید مصدق در هفت گروه قابل تقسیم است: ۱- واژگان عامیانه ۲- واژگان رایج و محاوره‌ای ۳- کنایه و مثل ۴- تلفظ‌های عامیانه ۵- تلمیح به قصه‌های عامیانه ۶- باورها و رسوم عامیانه ۷- واژگان محلی.

۱. واژگان عامیانه

منظور از «واژگان عامیانه» واژگانی است که در تداول عامیانه کاربرد دارد و در فارسی معیار معادلی دیگر دارد مانند: دم دست، درهم، کیپ، شنگیدن. از آنجا که میان لغات عامیانه و معیار در ادب فارسی مرز دقیقی وجود ندارد تا بر اساس آن بتوان مصداق‌های هر یک را به طور دقیق بازشناخت (انزابی‌نژاد، ۱۳۶۶: ۶). در این مقاله «فرهنگ فارسی عامیانه» تألیف ابوالحسن نجفی به عنوان محک تشخیص واژگان عامیانه قرار گرفت. در این پژوهش واژگان عامیانه در دو گروه اسم و فعل بررسی شد.

۱-۱ فعل

افعال عامیانه با فراوانی بسیار زیاد در اشعار مصدق نمود یافته است، به گونه‌ای که مخاطب پیوسته با این عنصر زبان عامیانه در اشعار وی روبرو می‌شود.

«مگر دست سپید تو / تن سبز چناران بلند باغ حیدر را نوازش کرد / که می‌شنگند و / می‌رقصند و / می‌خندند» (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۵۵) «با این دل شکسته / آرام نانشسته دمی / سرکرده‌ام به صبوری / خو کرده‌ام به حسرت دوری» (همان: ۳۷۶) «این رسم تازه را که چنین باب می‌کنند / نودختران غمزده را با شقاوتی / از پنج تا به آنسوی پنجاه / پرتاب می‌کنند» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۲۶) «همچنین: گپ زدن (همان: ۹۸)، پرسه زدن (همان: ۷۴ و ۹۰)، سرکشیدن (همان: ۱۵)، قدکشیدن (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۷۹)، لمیدن (همان: ۵۱۳)، سردادن - آواز - (همان: ۳۶۵).

پاره‌ای از افعال به کار رفته در اشعار مصدق در نگاه نخستین، عنصری رایج در زبان رسمی قلمداد می‌شود اما در بررسی دقیقتر درمی‌یابیم که دارای معانی متعددی است که برخی از معانی آن مربوط به حوزه زبان عامیانه است. برای مثال فعل «زدن» و «گرفتن» هر یک به تنهایی در تداول عامه با حدود پنجاه معنای مختلف کاربرد دارد (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل زدن و گرفتن).

موارد ذیل از جمله افعالی است که در اشعار مصدق چنین معانی را بیان می‌کند: «در سینه‌ام نهان غمش را نهاند عشق / باری گرفت شاخ غم و خوب هم گرفت» (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۳۲) در مثال مذکور «گرفتن» در معنی عامیانه «ریشه کردن» به کار رفته است. در اشعار مصدق «گرفتن» در معانی عامیانه دیگری چون «فرض کردن و تلقی کردن» نیز به کار رفته است (همان: ۱۱۵) و (مصدق، ۱۳۸۲: ۷۶).

«به دشت باید رفت / به کوه باید زد / دگر به شهر کسی نمی‌گرید» (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۸۰) «زدن در معنی «به سرعت رفتن و شتافتن» از زبان مردم اخذ شده است. این فعل در اشعار ذیل به معانی عامیانه دیگری چون «مورد اصابت سلاح آتشی قرار دادن»

و «باریدن» نیز به کار رفته است:

«اگر تو بازنگردی / کبوتران محبت را / شهاب ثاقبِ دستان مرگ خواهد زد / شکوفه‌های درختان باغ حیران را / تگرگ خواهد زد» (همان: ۲۷۳).

از دیگر افعال معیاری که در زبان مردم با معانی خاصی به کار می‌رود، «گذشتن» و «گذاشتن» است (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل گذشتن و گذاشتن). «گذاشتن» در شعر مصدق با معانی عامیانه‌ای چون «صبر کردن» (مصدق، ۱۳۸۵: ۲۰۸) و «گذشتن در معانی «چشم-پوشی کردن» و «عفو کردن» (همان) نمود دارد:

«خواهر حکایت من را / شبهای بی ستاره تلاوت کن / بگذار باغ / بی خبر از من / در بستر حریری رویای سبزرنگ / بیارامد» (همان: ۱۰۲) «سهرابمرده‌ای و / غمت سنگین / بگذر ز نوشداروی نامردان» (همان: ۷۵).

۲-۱) اسم^۱

اسامی عامیانه در همه اشعار مصدق نمود دارد، اما در دفاتر پایانی وی - «سالهای صبوری» و «شیر سرخ» - با فراوانی بیشتری قابل مشاهده است: «تو ناز مثل قناری / تو پاک مثل پرستو / تو مثل بدبده خوبی / برای من تو همیشه / همیشه محبوبی» (مصدق، ۱۳۸۵: ۲۷۶) - «بدبده» در زبان عامیانه: بلدرچین (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل بدبده).

«من مست قلدح نوشم / از چشم تو مدهوشم / سالانه به سالانه / می‌افتم و می‌خیزم» (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۳۱) قید «سالانه به سالانه» در زبان کوچه در معنای «آرام و باوقار راه رفتن» به کار می‌رود (نجفی، ۱۳۸۲: ذیل سالانه).

«از کارخانه کارگران / می‌آیند / با چرخهایشان همه دلمرده و پکر» (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۸۴) «پیوسته درز پنجره‌ها کیپ بسته است» (همان، ۱۳۸۲: ۹۴).

از دیگر نمونه‌های اسمهای عامیانه در اشعار مصدق می‌توان به این موارد اشاره کرد: دندان‌زده (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۰)، درندشت (همان: ۳۹۲)، همهمه (همان: ۳۰۷)، ولوله (همان: ۴۹۴)، خودسر (مصدق، ۱۳۸۲: ۹۴).

نکته قابل توجه در بررسی اسمهای عامیانه این است که گاه به واژگانی برمی‌خوریم که ظاهراً مربوط به زبان رسمی است اما عامه مردم آن عنصر را با معانی مجازی خاصی استعمال می‌کنند، این دسته از واژگان را صرفاً با همان معانی مجازی متداول در زبان مردم، می‌توان با عنوان «مجازهای عامیانه» در ذیل عامیانه‌گرایی‌های یک شاعر بررسی کرد. برای مثال «دل» در فرهنگ با معنای مجازی «شجاعت و جرأت» کاربرد دارد. هرگاه این واژه با این معنای مجازی به کار رود، می‌توان گفت وارد حوزه زبان عامیانه شده است:

«بیا بیا و بیاموز / به ما شجاعت مردن / دل شهید شدن / از این پلشت و پلیدی / رهیدن و دیدن ...» (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۰۵) (در مثال فوق عناصر عامیانه پلشت و دل در کنار عنصر باستانی رهیدن قرار گرفته که همجواری این کلمات با یکدیگر موجب تشخیص زبان شعر است).

«با پای خویش ز آتش عشق تو بگذرم / خویش آزمای خویشم و روح سیاوشم» (همان: ۴۲۰) - با مجاز از اراده -

«اما / تو در درون آینه می‌بینی / نقش خطوط خسته پیشانی / پیری، شکستگی، پریشانی» (همان: ۱۲۹).

واژه شکستگی در معنای عامیانه «پیری و چروک شدن صورت» (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل شکستگی) به کار رفته است.

مصدق گاه در اشعارش از کلماتی مثل «از پی»، «پای»، «لای» بهره برده است. این کلمات در تداول عامه بسیار پرکاربرد است، ولی نظرات مختلفی درباره ماهیت این کلمات ارائه شده است. برخی این کلمات را اسم و برخی حرف اضافه دانسته‌اند.

دکتر خیامپور برای حروف اضافه فهرست بسته‌ای - به، از، تا، در، در، اندر، با، چون، زی، بی، جز - ارائه کرده و معتقد است که واژگانی مثل: زیر، روی، عقب، بالای و ... چون می‌توانند نقشهای مختلف اسم را پذیرا باشند، درحقیقت حرف اضافه نیستند و در دستور زبان فارسی به اشتباه و به پیروی از دستور زبان اروپایی جزء حروف اضافه محسوب شده است (خیامپور، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

۱۰۸). این در حالی است که وحیدیان کامیار و برخی دیگر از دستورنویسان این واژگان را حرف اضافه دانسته‌اند و تنها اختلاف آنان در ساده یا مرکب دانستن این کلمات است. این افراد معتقدند یکی از ویژگیهای حروف، عدم گسترش‌پذیری است، به این معنی که برخلاف اسم برای حرف نمی‌توان وابستهٔ پسین یا پیشین آورد، چنانچه کلمات فوق گسترش‌پذیر باشند و بتوان برای آن مثلاً صفت آورد این کلمات اسم هستند و نه حرف اضافه (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۱۰۹) و (انوری، ۱۳۷۷: ۲۵۵-۲۵۶) و (قریب، ۱۳۷۳: ۲۰۴). لازم به ذکر است که نجفی نیز در کتاب فرهنگ عامه واژگان مذکور را به عنوان «حرف اضافه مرکب عامیانه» ضبط کرده و در مقدمه کتاب مذکور نیز به حرف اضافه بودن این حروف اختصاصاً اشاره کرده است (نجفی، ۱۳۷۸: سیزده).

مصدق با به کارگیری اینگونه کلمات - اسم یا حرف اضافه - زبانش را با زبان مخاطبان پیوند می‌دهد: «در پایِ چوب دار / هنگام احتضار / از صد گره، گرهی نیز وانشد...» (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۴۶) «پنهان شدم چو شب‌پره لایِ کتابها / در متن قابها» (همان: ۹۵) «و در آن تنگِ غروب / یاد می‌کردم از آن تلخی گفتارش در صادق صبح» (همان: ۶۳) «باغبان از پیِ من تند دوید» (همان: ۳۹) «هر روز پایِ پنجره غمگین نشسته بود» (همان: ۳۶۸).

مصدق در بیشتر موارد از حروف اضافه همانند دیگر عناصر زبان عامیانه به شکلی هنری و بدیع، نه به گونه‌ای غیرشاعرانه و خبری بهره برده است و همین عامل سبب شده که زبان شعری او علی‌رغم دارا بودن عناصر زبان عامیانهٔ فراوان به ابتذال کشیده نشود: «بگذرد تا زندگانی بر مراد / زندگان هرکس پی کاری فتاد / خاک شد گل، گل چو خشت خام شد / خشت روی خشت پی تا بام شد» (همان: ۵۱۹).

«پی» و «ازپی» به سبب کسره‌ای که در پایان آن می‌آید و همچنین به سبب گسترش‌ناپذیری جزء حروف اضافه به شمار می‌آید (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۱۰۹). این حرف اضافه که در زبان اهل عام متداول است در ابیات فوق با «پی» به معنای «پایه» جناس تام ساخته است و به آراستگی و زیبایی شعر افزوده است.

۲. واژگان محاوره‌ای و رایج

زبان روزمره یا «زبان محاورهٔ رایج»، زبان مردم فرهیخته و نیمه‌فرهیخته و حتی زبان نوشتاری کم و بیش آزادی است که کاربرد آن بر روابط دوستانه یا همپایه میان گوینده و شنونده دلالت می‌کند؛ زبانی است که افراد خانواده در گفتگو با یکدیگر به کار می‌برند و در ارتباط با مردم ناآشنا معمولاً از استعمال آن پرهیز می‌شود؛ اما «زبان عامیانه» نه بر مفهومی اجتماعی، سیاسی بلکه بر مفهومی اجتماعی - فرهنگی دلالت می‌کند و عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاورهٔ مردم نیمه‌فرهیخته که بی‌قید و بند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آن، خاصه در محافل رسمی به شدت احتراز می‌کنند (نجفی، ۱۳۷۸: هفت).

شایان ذکر است که مرز بسیار ظریفی میان زبان معیار، محاوره و عامیانه - به ویژه زبان محاوره و عامیانه - وجود دارد که ثابت و پایدار نیست و مرتب در معرض تغییر و تحول است (همان) و در اغلب بررسیهای زبانی تمایز چندانی میان این دو زبان صورت نمی‌گیرد.

به سبب عدم مرزبندی مشخص میان زبانهای مذکور، نجفی با اذعان به تفاوت میان زبان عامیانه و زبان محاوره، در ذیل زبان عامیانه عناصر زبان محاوره را نیز مورد بررسی قرار داده است که البته این امر در بررسی‌های زبانی امری متداول است. برای مثال پورنامداریان در بررسی شعر شاملو بیان می‌کند که دسته‌ای از واژگان به کار رفته در اشعار شاملو واژگانی است که رنگ امروزی دارد و در زبان مردم رایج و زنده است - واژه‌های محاوره‌ای - در این بررسی مشاهده می‌شود که واژگان محاوره‌ای - زبان گفتار - و واژگان عامیانه در ذیل واژگان رایج امروزی ذکر شده، واژگان عامیانه‌ای مثل غرولند، شلخته، پلشت، لمبر و... در بین واژگان محاوره‌ای مثل پوتین، زباله، جلد زرکوب و... بیان شده و تفکیکی میان واژگان زبان محاوره و عامیانه صورت نگرفته است (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۳۱۷-۳۲۰). همین امر در کتاب «گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران» از حسن‌لی نیز مشاهده می‌شود. وی

با این مطلب که بسیاری از واژگان شعر معاصر از واژه‌های محاوره است، واژگان و اصطلاحات عامیانه‌ای مثل چائیدن، قاتی، پاشویه، درک، کپر، بوق سگ، وول خوردن و ... را در میان واژگان محاوره‌ای مثل سماور، قوری، چراغ، ساندویچ، سینما و ... قرار می‌دهد، (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۱۲۴) و این درحالی است که میان این دو دسته از واژگان تمایز آشکاری وجود دارد.^۲

برخی از فرهنگ‌نویسان به عدم وجود مرز و معیار خاص مجزاکننده میان زبان محاوره و عامیانه اشاره کرده‌اند (انزابی‌نژاد، ۱۳۶۶: هفت) و (نجفی، ۱۳۷۸: هفت و هشت) همچنین در بسیاری از پژوهش‌های انجام شده - همانند آنچه در فوق ذکر شد تفکیکی میان واژگان محاوره و عامیانه صورت نگرفته است، به همین سبب در این پژوهش واژگان عناصر محاوره و رایج در ذیل عناصر عامیانه البته با تفکیک از واژگان عامیانه و در مبحثی جداگانه مورد بررسی قرار گرفت تا تفاوت، اختلاط و ظرافت مرز این دو گونه زبان گفتار - محاوره و عامیانه - مورد توجه خوانندگان قرار گیرد.

در بررسی دقیقتر واژگان محاوره‌ای و رایج می‌توان واژگان بیگانه متداول را نیز جزو این گروه واژگان قرار داد. واژگان بیگانه متداول، واژگانی است که به فراخور نیاز زبان از زبانهای دیگر به قلمرو زبان فارسی راه یافت و در زبان فارسی جذب شد. واژگانی مانند: تلویزیون، سیگار، تلفن. این دسته از واژگان بیگانه نیز مانند دیگر واژگان محاوره‌ای رایج در زبان محاوره و زبان معیار متداول است، اما دسته‌ای دیگر از واژگان بیگانه جز برای روشنفکران و اهل قلم آشنا نیست و در زبان معیار فارسی نیز برای این دسته از واژگان معادل روشن و رسایی وجود دارد مثل: میتینگ، هیروگلیف، اونیفورم (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۳۲۰).

در زبان شعر حمید مصدق واژگان بیگانه با بسامد بسیار معدود و از نوع متداول به کار رفته است و به طور مطلق از واژگان بیگانه دسته دوم نشانی نیست، لذا واژگان بیگانه مصدق در ضمن واژگان محاوره‌ای و رایج بررسی شد و برای آن، چنانکه در بررسی‌های زبانی امروز رسم است، عنوان جداگانه‌ای در نظر گرفته نشد.

واژگان محاوره‌ای رایج اغلب بدون هیچ تکلف و تصنع به شعرهای حمید مصدق وارد شده و به سبب فراوانی قابل توجه آن در دو حوزه اسم و فعل قابل تقسیم‌بندی است. «سنگ هر کودک بر پهنه رود / لک‌لکی بود که لی‌لی می‌کرد / دامن پیرهن هر کودک / پر لک و پیس ز رنگ شاتوت ...» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۲۰-۱۲۱)

در نمونه مذکور زبان شعر با بهره‌گیری از واژگان «لک‌لک و لی‌لی کردن، لک و پیس، شاتوت» به زبان محاوره و روایت نزدیک شده است البته شاعر برای اینکه شعر به یک روایت یا خاطره گویی صرف تبدیل نشود، زبانش را با شگردهای هنری چون وزن و قافیه، تشخیص (لی‌لی کردن لک‌لک)، تشبیه و ... برجسته کرده است. مصدق با این عدولها و گریزها و کاربرد عناصر رایج محاوره‌ای از زبان شعر به زبان گفتار و از زبان گفتار به جانب زبان شعر، زبان صمیمی و مردمی در اشعار خویش نمایان ساخته است: «وای باران / باران / شیشه پنجره را باران شست / از دل من اما / چه کسی نقش تو را خواهد شست» (مصدق، ۱۳۸۵: ۴۳). عناصر رایج محاوره‌ای را کم و بیش در همه اشعار مصدق می‌توان یافت، اما درخشش هنری این عناصر، بیشتر در اشعار تغزلی و عاشقانه وی است. مصدق با بهره‌گیری از این عناصر، در اشعار تغزلی خود، مفاهیم عشقی را برای مخاطب ملموس و قابل درک می‌سازد: «به یاد مانده از آن روزها مرا، که هنوز / فراز پله دانشکده، نگاهی گرم / از آن دو چشم گدازنده / جان من آشفته / خلد به سینه‌ام آن رازناک جادویی / به مهربانی آن عطر مسکوا / که هنوز / چو برف ساحل سیبری / سیاه سرد یخستان / نشسته سرتاسر / به هر کجا که هنوز» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۸-۱۹).

در قطعه فوق «خلد» و «فراز» به عنوان دو واژه باستانی، در مجاورت عناصر رایج و محاوره‌ای، به کار رفته است، همچنین شاعر با نوآوری و کاربرد تخیل قوی خویش، از عشق به «رازناک جادویی» تعبیر می‌کند و واژه‌ای چون «یخستان» را می‌آفریند و اینچنین عناصر زبان عامیانه، باستانگرا و نوآوری و ابداع در عرصه شعر مصدق آشکار می‌شود.

از جمله نمونه‌های دیگر واژگان محاوره‌ای در شعر مصدق به این موارد می‌توان اشاره کرد: سنگفرش کوچه (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۲) مترسک (همان: ۱۳۰) دود سیگار (همان: ۲۹۱)، چکمه، ماشه (همان: ۳۱۸)، سیمان، علف هرز (همان: ۴۵۸)، پتک (همان:

۳۶۲)، قاجار، تزار (همان: ۴۸۶)، ویزا، سانسور، سفارت، باجه، چاپ، (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۱)، بخاری دیواری (همان: ۱۲۵).
استفاده از زبان رایج و محاوره‌ای در اشعار مصدق به کاربرد اسم محدود نمی‌شود. وی به افعال رایج امروزی که از زبان محاوره اقتباس شده است نیز توجه خاص دارد.

افعال رایج امروزی در زبان گذشته یا اصلاً کاربرد نداشته است - چون از ساخته‌ها و زایشهای زبان امروزی محسوب می‌شود و اغلب محصول پیشرفت تمدن و صنعت جهان امروز است - و یا اگر هم ساخته جدید زبان نباشد به حکم غیرشاعرانه بودن، به ندرت در ادب کهن به کار رفته است. افعالی مثل: قاب گرفتن، تلفن زدن، نشت کردن، شماره گرفتن، سفت کردن و ... (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۳۲۳-۳۳۳).

«خورشید خاوران / هاشور می‌زند از دور دشت‌ها را / ترصیع تپه‌ها ...» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۰۳) «هر چند قطع فاصله / با سیم‌های رابطه آسان بود / اما چه بود مانع من که حصار را / با سیم ارتباط نبریدم... / آن گاه گوشی تلفن را / بی‌آنکه / یک شماره بگیرم گذاشتم» (همان: ۱۶۵-۱۶۶).

«شماره گرفتن» رایج و محاوره‌ای است، البته در مثال فوق، استفاده افراطی و غیرهنری از عناصر زبان محاوره‌ای و رایج، شعر را به یک روایت معمولی بدل کرده است. - این دسته افعال در مجموعه «شیر سرخ» با بسامد بیشتری نسبت به دفترهای دیگر مصدق به کار رفته است.

۳. کنایه و مثل

از دیگر عناصر زبان عامیانه اشعار مصدق «کنایه» است و آن ترکیب یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، و قرینه صارف‌های هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند، وجود نداشته باشد (شمیسا، ۱۳۷۹: ۹۳).

علاوه بر کنایه، «مثل» نیز در اشعار مصدق نمود قابل توجهی دارد. کاربرد مثل در زبان عوام، امری بدیع و دور از نظر است و بسیاری از شاعران گذشته نیز از امثال - تحت عنوان صنعت ارسال المثل - در اشعارشان بهره برده‌اند.

کنایات و امثال جاری در زبان مردم، در مجاورت دیگر عناصر عامیانه به فراوانی (شعر) مصدق وارد شده است: «چنین می‌اندیشم / که جلوه‌های سحر را به خواب خواهم دید / و آرزوی صفا را به خاک خواهم برد» (مصدق، ۱۳۸۵: ۲۶۵، ۲۶۴) - کنایه از آرزوهای دست نیافتنی و امیدهای بیهوده - «هر چند که با تو پایه پا می‌رفتم / ای کاش دلت با دل من می‌آمد» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۸۵) - کنایه از همراهی کردن - «اینجا / تا چشم کار می‌کند، آواز بی‌بریست» (مصدق، ۱۳۸۵: ۲۲۰) - کنایه از تا هر چه دورتر - «چون تو جنباندی به سوی ما لبی» (همان: ۵۲۰) - کنایه از صحبت کردن - «از آنچه رفت به ما هیچ جای گفتن نیست / چرا که در پس دیوار، گوش‌ها تیز است» (همان: ۳۳۷) - مثل - «در قفس طوطی مرد / و زبان سرخش / سرسبزش را بر باد سپرد» (همان، ۵۲۸) - مثل - «گیرم که آب رفته به جوی آید / با آبروی رفته چه باید کرد» (همان: ۱۱۵).

۴. تلفظ عامیانه

از جمله تفاوت‌های زبان نوشتار با زبان گفتار تلفظ واژگان است. برخی از واژگان در زبان مردم، با فرآیندهای واجی حذف، ابدال، ادغام و ... دگرگون می‌شود و شکلی متفاوت از زبان معیار یا نوشتار می‌یابد (ر.ک: افراشی، ۱۳۸۸: ۵۳-۶۱) کاربرد واژه با تلفظ گفتاری، یکی دیگر از راه‌های مردمی کردن زبان شعر است که در زبان مصدق نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود. تلفظ پیشوند «باز» در زبان گفتار به شکل «وا» بسیار رایج است (ناتل خانلری، ۱۳۷۴: ۷۴)؛ مصدق در موارد متعددی، فعل‌های پیشوندی ساخته شده با این عنصر را با تلفظ عامیانه (وا) به کار برده است: «زان لحظه که دیده بر رخت واکردم / دل دادم و شعر عشق انشا کردم» (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۴۵) «از کجا که من و تو / مشت رسوایان را وانکنیم» (همان: ۶۶) همچنین: «اشدن» (مصدق، ۱۳۸۵:

۱۴، ۲۴، ۴۴، ۴۶)؛ واکذاردن (همان: ۴۰۴) و اماندن (همان: ۵۰۲ و مصدق، ۱۳۸۲: ۱۰۵)

نمونه‌های دیگر حضور واژه با تلفظ گفتاری در شعر مصدق بیشتر ناظر به حذفهایی است که اصطلاحاً به آن «حذفهای همزمانی» می‌گویند و به تبعیت از قانون کم کوشی در زبان گفتار روی می‌دهد (باقری، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

«هنوز بر دهن جام / نام جم جاری است» (مصدق، ۱۳۸۲: ۷) «هی گمان می‌کردم / دوستی همچون سروی سرسبز / چار فصلش همه آراستگی است» (مصدق، ۱۳۸۵: ۵۳) همچنین: در و دشت (دره و دشت) (همان: ۵۱)، به یاد تو می‌آرم (: می‌آورم) (همان: ۱۶۵)، چارراه (مصدق، ۱۳۸۲: ۲۳، ۷۳).

۵. تلمیح به قصه‌های عامیانه

قصه‌های عامیانه از بخشهای مهم ادب عوام محسوب می‌شود و از جمله عناصری است که مصدق برای مردمی شدن شعرش به آن توجه دارد: «سنگ صبور» طاقت اندوه من نداشت / درهم شکست از غم دل، سنگ خاره‌ای» (مصدق، ۱۳۸۵: ۱۶).

قصه «سنگ صبور» از قصه‌های عامیانه معروف است. از این داستان روایات مختلفی ذکر شده ولی اصل داستان - درد و دل قهرمان داستان با سنگ صبور - در همه این روایات مشترک است و اختلاف تنها در جزئیات داستان مشاهده می‌شود. در یکی از این روایتها قهرمان داستان دختر وزیری است که به صورت اتفاقی به دنیایی دیگر می‌رود و در آنجا جنازه پسری را مشاهده می‌کند. دختر برای بازگرداندن حیات به جسد پسر چهل شبانه‌روز بر سر وی دعا می‌خواند ولی در موعد زنده شدن پسر دختری کولی به حیله، دعا را بر زبان می‌آورد، پسر زنده می‌شود و با دختر کولی ازدواج می‌کند، دختر وزیر نیز کنیز آن دو می‌شود. پسر برای زیارت قصد کربلا می‌کند و طبق خواست دختر کنیز برای وی سنگ صبور به ارمغان می‌آورد. دختر با سنگ صبور درد و دل می‌کند و مکر دختر کولی را برای سنگ صبور فاش می‌سازد سپس در پایان از سنگ می‌خواهد که یا او بشکند یا اینکه دختر شکسته خواهد شد. در این هنگام پسر که در نهان، داستان دختر را شنیده است به سنگ ندا می‌دهد که آن بشکند، سنگ می‌شکند و پسر پس از مجازات دختر کولی با دختر وزیر ازدواج می‌کند (درویشان، ۱۳۸۵: ذیل سنگ صبور). در اشعار مصدق از این نوع داستانهای عامیانه نمونه‌های دیگری نیز یافت می‌شود:

«شب که می‌شد با شوق / گوش ما منتظر قصه خاتون می‌ماند / قصه زردپری، سرخ‌پری / قصه دختر شاه پریان / سندباد بحری ما را می‌برد / سوی چین و ماچین / تا فراسوی زمین ...» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

«دختر شاه پریان» و «سند بادبحری»^۳ از جمله قصه‌های عامیانه‌ای است که مصدق در اشعار فوق مدنظر خود قرار داده است. البته مصدق گاه بدون اینکه به قصه عامیانه‌ای خاصی اشاره داشته باشد، عناصر آن را در اشعار خویش به کار برده است. عناصر آشنایی که از کودکی با قصه‌های شیرین پدر بزرگها و مادر بزرگها در ذهن و خاطر همگان جا گرفته است: «ما ذهن پاک کودک معصوم را / با قصه‌های جن و پری / و قصرهای نور / آلوده می‌کنیم» (مصدق، ۱۳۸۵: ۱۵۸). «آیا هنوز هم / دلبسته کالسکه زرینی؟» (همان: ۱۵۹) «دلاله محبت / عفریته پلید به پیری نشسته می‌دانست / در من توان نماند و شکیبایی / می‌برد دیو را / تا حجله‌گاه پاک اهورا...» (همان: ۱۳۱)^۴

۶. باور عامیانه

در اشعار مورد بررسی حمید مصدق تنها دو مورد باور عامیانه مشاهده شد: «رنجوری تو را / باور نمی‌کنم / ای پیش‌مرگ تو همه رخننده اختران» (مصدق، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

پیش‌مرگ شدن: در کتاب کوچی احمد شاملو درباره این باور عامیانه چنین آمده است: «یک عقیده عمومی بر آن است که مرگ مقدر امکان دارد به کسی جز آنکه هدف تقدیر است، اصابت کند. در این صورت قضا و بلا می‌گذرد و تقدیر به بردن آن که اشتباها به چنگال مرگ افتاده، اکتفا می‌کند. مثلاً اگر در خانه‌یی که بیمار مشرف به موتی هست، شخص سالم و تندرستی تصادفاً درگذرد و حتی گربه یا سگ یا پرنده‌یی به جهتی بمیرد یا کشته شود، می‌گویند پیش‌مرگ بیمار شده است و دیگر بیمار از خطر مرگ جسته است. قربانی کردن حیوانی که پیش از سربردن به خانه می‌آورند به همین منظور است و این که مادران به فرزند

دلبنده خود می‌گویند: الهی پیشمرگت بشم از همین اعتقاد آب می‌خورد، هرچند که ممکن است آن را به جا و در مفهوم "داغ را نبینم" نیز به کار برند» (شاملو، ۱۳۷۸: ذیل پیشمرگ).

«با من ایمن از نگاه چشم شور و شوخ دشمن باش» (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۶۵).

چشم شور: یکی از قوی‌ترین باورهای مردم ایران، اعتقاد به نیروی چشم شور (چشم بد) بوده است. بر حسب این اعتقاد، کسی که نیروی چشم شور را داشته باشد هر گاه در چیزی یا کسی نظر کند و ماشاءالله نگوید به آن چیز یا آن کس صدمه‌یی می‌زند (کولیوررایس، ۱۳۶۶: ۱۹۵).

۷. واژگان محلی

«جستجو در کلمات دهاتی‌ها، اسم چیزها (درختها، گیاه‌ها، حیوان‌ها) هر کدام نعمتی است، نترسید از استعمال آنها» (یوشیج، ۱۳۶۸: ۱۰۹). این توصیه نیما به آوردن واژگان محلی در شعر، مورد استقبال بعضی از شاعران معاصر قرار گرفت. آنها از کلمات محلی زبان و لهجه خود در کنار لغات رایج و عامیانه بهره برده‌اند. از سوی دیگر این نکته را نیز باید مدنظر قرار داد که استفاده از ساختها یا واژگانی که از گویشی غیر از زبان هنجار (گونه‌های جغرافیایی زبان گفتار مثل مازندرانی، خراسانی و...) وارد زبان می‌شود، در تقسیم‌بندی لیچ «هنجارگریزی گویشی» است (صفوی، ۱۳۸۳: ۸۰).

استفاده مصدق از واژگان بومی و محلی به مواردی بسیار اندک محدود می‌شود و قطعاً نمی‌توان مصدق را جزء آن دسته از شاگردان نیما که واژگان محلی را در شعر خود به صورت بارز وارد کرده‌اند، محسوب کرد، ولی همین استفاده اندک، گذشته از ایجاد هنجارگریزی گویشی در اشعار وی، نشان از توجه او به این عناصر در زبان رسمی و شعر است.

«بر اوج موج‌های جهان اوج موج‌ها / پرهیب کیست از سرشان / سایه‌سان گذشت» (مصدق، ۱۳۸۲: ۸۶).

«پرهیب»: «شبح و کالبد - این لفظ از فارسی ولایتی خراسان است» (داعی‌الاسلام، ۱۳۶۲: ذیل پرهیب). این واژه را پیش از مصدق، اخوان ثالث به کار برده است که با توجه به خراسانی نبودن مصدق و همچنین انسی که مصدق با اخوان و شعرهایش دارد، به نظر می‌رسد مصدق با این واژه در شعر اخوان ثالث آشنا شده باشد: «در لب آن چاه / سایه‌ای - پرهیب محو سایه‌ای - را دید / او شغاد، آن نابردار بود» (اخوان ثالث، ۱۳۸۴: ۲۷۴).

واژه محلی دیگر مصدق «ترنابازی» است. «ترنا» نام یک بازی محلی است که در آن یکی شاه و یکی دزد می‌شود و برای اجرای حکم شاه با ترنا (طناب دوله) به تن دزد می‌زنند (نجفی، ۱۳۸۷: ذیل ترنابازی).

«گاه ترنابازی / گر چه چوب و فلکی بود اما / دیو کین در دل کسی را نداشت...» (مصدق، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

کارکرد زبان و فرهنگ عامیانه در زبان شعر مصدق

مصدق شاعری معناگرا، متعهد و مردمی است که نمی‌تواند بی‌خبر از مردم و دردهایشان از می و معشوق و گل بسراید و یا صرفاً سرگرم تفننات زبانی - موسیقایی شود. اندیشه‌های اجتماعی و احساسات فردی - تغزلی، محتوای اغلب اشعار مصدق را تشکیل می‌دهد. این اندیشه‌ها به سبب توجه عمیق وی به مخاطبان مردمی شعرش با زبانی ساده و صمیمی بیان می‌شود، که البته کاربرد مختلف عناصر زبان عامیانه را نیز به همراه دارد.

عشق در اشعار عاشقانه و تغزلی وی، عشقی زمینی و ملموس است. چنین عشق آشنایی زبان آشنا و ساده‌ای می‌طلبد. مصدق برای یافتن چنین زبانی از واژگان و عناصر زبان عامیانه و رایج امروزی در کنار عناصر دیگر بهره برده است. وی برای توصیف عشق خود سعی کرده است به جای تصاویر تقلیدی و مرده و کهن از تصاویر جدید در فضای زندگی امروز بهره برد. فضای توصیفی او متناسب با زبان و عشق امروزی است، فضاها و عناصر متجدد زندگی مثل کتابفروشی، دانشکده، منزل خود شاعر تصاویر و فضاها را تشکیل می‌دهد (مصدق، ۱۳۸۵: ۳۹۰-۳۹۱ و ۲۷۵-۲۷۶) و (همان، ۱۳۸۲: ۱۸-۱۹).

در حوزه‌های اجتماعی نیز مصدق سعی کرده است با زبان مردم سخن گوید. وی برای ارتباط با مردم، زبان شعرش را به زبان عامیانه و محاوره پیوند زده است. در این موارد گاه زبان شعر تا مرزهای زبان رایج و امروزی و زبان معیار نزدیک شده و در قسمتهایی با عناصر زبان عامیانه و محاوره غنی شده است: «چه کسی می‌خواهد / من و تو ما نشویم / خانه‌اش ویران باد / من اگر ما نشوم، تنه‌ایم / تو اگر ما نشوی / خویشتنی / از کجا که من و تو / شور یکپارچگی را در شرق / باز برپا نکنیم / از کجا که من و تو / مشت رسوایان را وانکنیم / من اگر برخیزم / تو اگر برخیزی / همه برخیزند / من اگر بنشینم / تو اگر بنشینی / چه کسی برخیزد؟ / چه کسی با دشمن بستیزد / چه کسی / پنجه در پنجه هر دشمن دون / آویزد» (همان، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷).

چنانکه عناصر مختلف زبان عامیانه با گریز از هنجارهای مألوف، به شکلی هنری در اثری به کار رود، می‌توان گفت یکی از روشهای برجسته‌سازی زبان، کاربرد عناصر زبان عامیانه است. این در حالی است که اگر این عناصر به صورت خبری، چنانکه در زبان پیام‌رسان روزمره به کار می‌رود، وارد زبان شعر شود، نه تنها به ارتقای شعر نمی‌انجامد بلکه در صورت افراط، ابتذال زبان شعر را نیز به همراه خواهد داشت.

عناصر زبان عامیانه در شعر مصدق غالباً علاوه بر نقش خبری یا اطلاع‌رسانی، نقش زیبایی‌آفرینی یا هنری را نیز بر عهده دارد. این عناصر با بهره‌گیری از شگردهای خاص ادبی و ساختهای غیرمتعارف در زبان معیار، موجب آراستگی زبان شعر مصدق شده است. ایجاد موسیقی و کاربرد آرایه‌هایی مثل تلمیح، استعاره، تناسب و ... از جمله نقشهای هنری مورد نظر مصدق در گزینش عناصر عامیانه است.

«وزن» یکی از عوامل بسیار مؤثر در گزینش واژگان شعر است. شاعر با توجه به وزن تنها ملزم به کاربرد محدودی از کلمات است. این محدودیت انتخاب در گزینش واژگان شعر درباره قافیه نیز صدق می‌کند. مصدق گاه در جستجوی قافیه یا برای حفظ وزن دلخواه عناصر زبان عامیانه را به شعر فراخوانده است: «تو همچو اسب خود چالاک و نیرومند / کبوتروار و چابک می‌پری / آری / به هنگام فرود خویش / عقاب خشمگین را یاد می‌آری» (همان: ۴۵۴ - ۴۵۵) «یاد می‌آری» گونه محاوره «یاد می‌آوری» است که شاعر به لحاظ وزن شعر و حفظ قافیه به کار برده است.

«خدای عهد و پیمان، میترا / پشت و پناهم باش / بر این عهد و بر این میثاق / گواهم باش / در این تاریک پرخوف و خطر / خورشید راهم باش» (همان: ۲۸) عبارت عامیانه «پشت و پناه» در این شعر علاوه بر آنکه در جایگاه قافیه با عباراتی مثل «گواهم باش» و «خورشید راهم باش» هم‌نوا شده است، با تکرار صوت «آه» در واژگان «پناه»، «گواه» و «راه»، درد و دریغی نهانی را نیز به ذهن مخاطب القا می‌کند.

از دیگر مواردی که مصدق به سبب ناگزیریهای وزن و قافیه عنصری از زبان عامیانه را برگزیده به این موارد می‌توان اشاره کرد: (همان: ۱۶۵، ۳۰۰، ۳۶۱، ۵۱۳) و (همان، ۱۳۸۲: ۱۳، ۱۵، ۱۰۹).

مصدق گاه با گزینش یک عنصر زبان عامیانه، ایجاد یا افزایش موسیقی حاصل از تکرار یک واج را به مخاطب عرضه می‌کند و با کمک عناصر زبان عامیانه واج‌آفرینی‌های قابل توجهی را می‌آفریند: «من نمی‌گویم که با من باش / و ایمن باش / با من ایمن از نگاه چشم شور و شوخ دشمن باش» (همان، ۱۳۸۵: ۳۶۵) در این نمونه واج‌آرایی صامت «ش» همراه با عنصر عامیانه «چشم شور» علاوه بر واج‌آرایی، معنای شوری را نیز برای خواننده تداعی می‌کند.

«بی‌تو سرگردانتر / از نسیم سحرم / از نسیم سحر سرگردان / بی‌سر و سامانم / بی‌تو اشکم / دردم / آهم» (همان: ۵۹) در مثال مذکور نیز تکرار واج «س» علاوه بر ایجاد موسیقی، صدای وزش نسیم را نیز در ذهن مخاطب تداعی می‌کند که نوعی «صدامعنایی» است. (شمیسا، ۱۳۷۱: ۹۵) و نقش اصطلاح عامیانه «بی‌سر و سامان» در این واج‌آرایی و تداعی غیرقابل انکار است.

مصدق در کنار استفاده از قدرت تکرار واجها برای تداعی معنا، گاه برای تأکید بر معنای مورد نظر خویش، از گنجینه واژگان عامیانه، لغاتی را برمی‌گزیند که از نظر صورت آوایی، در القای مفهوم و معنای مورد نظر مؤثر باشد: «پیوسته درز پنجره‌ها کیپ

بسته است / و پرده ضخیم / پوشانده است پنجره‌های اطاق را» (مصدق، ۱۳۸۵: ۹۴) واژه «کیپ» به لحاظ اختتام آن به واج لبی «پ»، هنگام تلفظ نیز با چسبیدن لبها به یکدیگر به نوعی تداعی کننده معنای «بستن» است و یا در شعر «مگر دست سپید تو / تن سبز چناران بلند باغ حیدر را نوازش کرد / که می‌شنگند و / می‌رقصند و / می‌خندند» (همان: ۳۵۵) واژه عامیانه «شنگیدن» حسی از شادی و شغف پنهان را به خواننده منتقل می‌کند که چه بسا معادل آن واژه در زبان معیار از انتقال چنین حسی عاری است.

کاربرد عناصر زبان عامیانه در اشعار مصدق، در حوزه علوم بلاغی نیز قابل بررسی است. «دل من در دل شب / خواب پروانه شدن می‌بیند / مهر در صبحدمان / خرم خواب مرا می‌چیند» (همان: ۴۵) «دل» در ترکیب «دل شب» در زبان عامیانه در معنی «وسط و میانه» است. مصدق با این معنای مجازی دل در کنار معنای قاموسی آن جناس تام آفریده است. همچنین در «هنگام / هنگامه سفر / من لول لول بودم / آری ملول بودم» (همان: ۱۳۷) واژه «ملول» در مجاورت «لول» در معنی مست، جناس زاید ساخته است.

کنایه از جمله مباحث علم بیان است که در زبان عامیانه کاربرد وافری دارد. کنایه و مثل در اشعار مصدق جایگاه ویژه‌ای دارد که بیشتر نیز مورد بررسی قرار گرفت. آنچه شایان ذکر است آن است که مصدق در مواردی در کاربرد کنایه‌های مرده و تکراری رستاخیزی زبانی ایجاد کرده است و به این نوع کنایه‌ها پویایی و تحرک بخشیده است: «بیا که دیده من / به جستجوی تو گر از دری شده نومید / گمان مدار که هرگز / دری دگر زده است / سپیده گر زنده سر، بیا بیا بلنداندام / که از سیاهی چشمم / سپیده سرزده است» (همان: ۲۴۹) «سپید شدن چشم» تعبیری کنایی در معنی «نهایت انتظار و چشم به راه بودن» است، مصدق این کنایه را با اندکی تغییر با زیبایی و هنرمندی قابل توجهی به کار برده و گویا به این کنایه حیاتی تازه بخشیده است.

تلمیح به قصه‌های عامیانه از دیگر عناصر عامیانه به کاررفته در اشعار مصدق است. کلام وی با بهره‌گیری از قصه‌های عامیانه، به عنوان یک پشتوانه فرهنگی - ملی عمیق و موجز شده است، چرا که شاعر با چشمزد به قصه‌های عامیانه و عناصر آن، دریایی از اندیشه و معنا را با واژگانی معدود و محدود در شعر خود قرار داده است و علاوه بر آن تصویرهای خیال‌انگیز شعر خویش را نیز تقویت کرده است. «مرا سنگ صبوری نیست / گلی جان با توأم / سنگ صبورم باش / شبم را روشنایی بخش / گلی دریای نورم باش» (همان: ۳۴۹).

مصدق گاه از عناصر آشنای داستانهای عامیانه برای ساخت نماد یا سمبلهای سیاسی - اجتماعی استفاده کرده و زبان خویش را برجسته ساخته است: «آخرین تیر من از چله گذشت / ترکش من دگر از تیر تهی است / دیو می‌آید دیو / دگر ای بخت سیاهم / به تو امیدی نیست» (همان: ۴۴۲).

نکته قابل توجه دیگر در بهره‌گیری مصدق از عناصر قصه‌های عامیانه، تغییراتی است که وی گاه در ساختار قصه‌های عامیانه ایجاد کرده است، برای مثال «دیو» که همیشه در پایان داستانهای عامیانه مقهور نیکی می‌شود در شعر مصدق صورتی دیگر می‌یابد: «دلاله محبت / عفریته پلید به پیری نشسته می‌دانست / در من توان نماند و شکیبایی / می‌برد دیو را تا حجله‌گاه پاک اهورا ... / دیدم که دیو بود و فرشته / کز حجله شکسته قانون برون شدند / اینک نه جلوه‌ای ز اهورا / اهریمنند هر دو» (همان: ۱۳۵).

تضاد، تناسب و ایهام از دیگر آرایه‌هایی است که با عناصر عامیانه در اشعار مصدق نیز نمود یافته است: «بگشای لب بگو حدیثی ز شور عشق / سر تا به پای گفته تو گوش شد حمید» (همان: ۴۰۴) - تناسب میان لب، سر، پا و گوش: البته سازنده این تناسب عبارت عامیانه «سر تا پا گوش شدن» است.

«من با که بگویم این غم بسیار کو مرا گرفت / در خیل کشتگان غمش، دست کم گرفت» (همان: ۴۳۳) - «کم» در عبارت عامیانه «دست کم گرفتن» با «بسیار» تضاد ایجاد می‌کند.

«در دل سنگ سرد تو نگرفت / آتش این سخنسرایها» (همان: ۴۳۴) - ایهام در فعل گرفتن: (۱) اثر نکردن (۲) روشن نشدن آتش: در این معنی گرفتن با آتش مصراع دوم تناسب دارد.

نتیجه

هر زبان دارای گونه‌های متعددی است که از میان آن تنها یک گونه به عنوان زبان مشترک میان طبقات و اقشار مختلف جامعه پذیرفته می‌شود، این گونه مشترک، «زبان معیار» است. زبان‌شناسان علاوه بر زبان معیار، دو گونه کلی دیگر زبان با عناوین «زبان فرامعیار» و «زبان زیرمعیار» را نیز در نظر گرفته‌اند. زبان «فوق معیار» زبان متون ادبی-دینی است و زبان «زیرمعیار» زبان عامیانه و محاوره را شامل می‌شود. ورود عناصر زبان زیرمعیار در زبان معیار علاوه بر اینکه موجب گسترش واژگان و غنای زبان می‌شود، تمایز و رستاخیز زبان - که تحت عنوان «هنجارگریزی سبکی» مورد بررسی قرار می‌گیرد - را نیز به همراه خواهد داشت. مصدق از جمله شاعران نوگرایی معاصر است که روانی و سادگی زبان شعرش از جمله ویژگیهای سبکی وی به شمار می‌آید. از جمله عوامل این سادگی و روانی کاربرد زبان و فرهنگ عامیانه در شعر وی است. در جدول شماره یک فراوانی زبان عامیانه در دفاتر مصدق به نمایش درآمده است.

جدول ۱. فراوانی کاربرد زبان عامیانه در ثلث اشعار حمید مصدق

عنوان	درفش کاویان	آبی، خاکستری، سیاه	در رهگذار باد	از جدایی‌ها	سالهای صبوری	شیر سرخ
واژگان عامیانه	۲	۳	۸	۴	۱۲	۱۴
واژگان محاوره‌ای و رایج	۳	۳	۱۴	۶	۲۰	۲۱
کنایه	-	۲	۳	۷	۹	۱۲
مثل	-	-	۱	۲	۲	۱
تلفظ عامیانه	۱	۳	-	-	۱	۱
تلمیح به داستانهای عامیانه	-	-	۲	-	۲	-
باور و رسوم عامیانه	-	-	-	-	-	-
واژگان محلی	-	-	-	-	-	۲
مجموع	۶	۱۱	۲۸	۱۹	۴۶	۵۱

با توجه به فراوانی‌های مذکور در جدول فوق چنین برداشت می‌شود که بهره‌گیری مصدق از زبان و فرهنگ عامیانه، در همه مجموعه‌های شعرش یکسان نیست. مصدق در دو دفتر «درفش کاویان» و «آبی، خاکستری، سیاه» لحنی تقریباً حماسی به کار می‌برد، اگر چه لحن حماسی در این دو دفتر در اوج نیست اما شاعر به ضرورت محتوا و اندیشه شعری خویش، - مبارزه و اعتراض خواهی - در طلب یافتن زبانی حماسی است تا با محتوای مذکور مطابقت کند؛ از این رو عناصر زبان و ادبیات کهن بیش از عناصر زبان عامیانه در این دو دفتر به کار رفته است. به همین سبب در بررسی دفاتر «درفش کاویان» و «آبی، خاکستری، سیاه» به ترتیب تنها شش و یازده مورد زبان عامیانه مشاهده شد.

در چهار مجموعه «در رهگذار باد»، «از جدایی‌ها»، «سالهای صبوری»، «شیر سرخ» به ترتیب بیست و هشت، نوزده، چهل و شش و پنجاه و یک مورد زبان عامیانه مشاهده شد که نسبت به دو دفتر «درفش کاویان» و «آبی، خاکستری، سیاه» حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. علت این امر را می‌توان در محتوای دفاتر جستجو کرد. تغزل و عشق محتوای غالب شعرهای مصدق را تشکیل می‌دهد. معشوق او، نه معشوقی عرفانی است تا پرداختن به آن، به اصطلاحات، واژگان و نمادهای عرفانی نیازمند باشد و نه عشق رمانتیک یک روشنفکر که در تصور و درک همگان ننگند؛ عشق او زمینی و ملموس است، آن چنان که همگان اگر حتی نچشیده باشند درک خواهند کرد. عشق او ملموس و صمیمی است؛ از آن دست عشق‌هایی که به قول سعدی «چنانکه افتد و دانی»؛ از این رو چنین عشق آشنایی، زبان آشنا، قابل فهم و روان می‌طلبد که مصدق آن را به کار گرفته

است. گاه زبان مصدق در این چهار دفتر آنچنان با زبان عامیانه و گفتار درمی آمیزد که گویی مصدق صادقانه با مخاطبش همدردی می کند و این صمیمیت و بی پیرایگی زبانی او باعث شده که مخاطب به آسانی با اشعارش ارتباطی عمیق برقرار سازد.

زبان و فرهنگ عامیانه در شعر مصدق در هفت گروه قابل تقسیم است: ۱- واژگان عامیانه ۲- واژگان رایج و محاوره‌ای ۳- کنایه و مثل ۴- تلفظهای عامیانه ۵- تلمیح به قصه‌های عامیانه ۶- باورها و رسوم عامیانه ۷- واژگان محلی.

واژگان عامیانه در اشعار مصدق اسم و فعل را دربرمی گیرد. افعال عامیانه بسیاری همچون شنگیدن، گپ زدن، پرسه زدن در اشعار مصدق به کار رفته است. دسته‌ای دیگر از افعال عامیانه به کاررفته در اشعار وی به گونه‌ای است که با نگاه نخستین عامیانه بودن آن درک نمی شود، زیرا این افعال دربردارنده معانی متعددی است که تنها در یک یا چند معنی خاص، می توان آنها را جزو افعال عامیانه به شمار آورد؛ «گرفت» در معنی «ریشه کردن گیاه» از جمله این موارد است.

اسمهای عامیانه در دفاتر مصدق بسیار کاربرد یافته است. این اسامی صفات و قیود عامیانه را نیز دربرمی گیرد. اسمهایی مثل «پکر»، «کیپ»، «بدبده» از این جمله است. برخی از اسمهای عامیانه اسامی هستند که در معنای مجازی در بین عوام کاربرد یافته است، نمود این اسمها را نیز می توان در اشعار مصدق مشاهده کرد، «دل» در معنی مجازی جرأت و «پا» در معنی مجازی اراده از جمله مواردی است که تحت عنوان «مجازهای عامیانه» مورد بررسی قرار گرفت. مصدق در به کار بردن واژه‌های عامیانه کوچکترین کلمات را نیز مدنظر قرار می دهد کلماتی مثل «پای»، «آزی»، «لای» که برخی آن را اسم و برخی حرف اضافه می دانند در اشعار مصدق نیز نمود یافته است، که البته این امر در اشعار کمتر شاعری مشاهده می شود و می توان آن را از جمله ویژگیهای بارز سبکی اشعار مصدق دانست.

مرز بسیار ظریف و ناتابتی میان زبان محاوره و عامیانه وجود دارد که گذشته از آنکه برخی از فرهنگ‌نویسان به آن اشاره داشته‌اند، تعدادی از پژوهشگران نیز در آثار پژوهشی خود آن دو را از یکدیگر تمایز نداده و واژگان محاوره را در کنار واژگان عامیانه قرار داده‌اند. واژگان محاوره‌ای و رایج به عنوان یکی از فراواترین و نزدیکترین عنصر به عناصر زبان عامیانه در اشعار مصدق، در ذیل عناصر زبان عامیانه مورد بررسی قرار گرفت، البته واژه‌های بیگانه نیز در ذیل این گروه بررسی شد. حجم بسیاری از واژگان به کار رفته در اشعار مصدق در این گروه می گنجد، زیرا زبان شعر مصدق زبان مردم زمان خویش است.

مصدق کنایه و امثال بسیاری را از زبان مردم اخذ و در اشعار خویش به کار برده است، بزرگان ادب فارسی نیز از امثال و کنایات در اشعارشان بهره برده‌اند اما مصدق به شکلی عامیانه این امثال و کنایه‌ها را به کار می برد، «تا چشم کار می کند»، «به خواب ببیند» از جمله این موارد است.

گذشته از اینکه مصدق واژگان عامیانه را در اشعارش استفاده کرده است گاه نیز از تلفظهای عامیانه واژگان بهره برده است. این تلفظهای عامیانه یا به وسیله ابدال و ادغام در زبان گفتاری - همانند «واکردم» به جای «بازکردم» - صورت می گیرد و یا به وسیله حذفهای همزمانی که به تبعیت از قانون کم‌کوشی در زبان گفتار رخ می دهد. - همانند کاربرد «دهن» به جای «دهان» -

تلمیح به قصه‌ها و باورهای عامیانه از دیگر عناصر زبان و فرهنگ عامیانه اشعار مصدق است. کاربرد واژگانی مثل «دیو»، «پری»، «عفریته»، «کالسکه زرین»، «دخترشاه پریان»، «سنگ صبور»، «پیشمرگ» نمونه‌هایی از کاربرد این عناصر است.

واژگان محلی در اشعار مصدق نمود وافر ندارد ولی از آنجا که کاربرد چنین واژه‌هایی در زبان رسمی نوعی «هنجارگریزی گویشی» است این دو مورد نیز در ذیل عناصر عامیانه بررسی شد.

در مجموع می توان گفت شعر مصدق دربردارنده حجم وافر از زبان عامیانه است و همین امر گذشته از آنکه شعر وی را ساده و صمیمی ساخته آن را به ذهن و زبان مردم بسیار نزدیک ساخته است. مصدق زبان عامیانه را با گریز از هنجارهای مألوف به شکلی هنری در اشعار خویش به کار برده است. این عناصر در اشعار وی گاه وسیله‌ای برای حفظ وزن و قافیه است و گاه ابزاری برای ایجاد یا افزایش موسیقی حاصل از تکرار یک واج. گذشته از آن، این عناصر در اشعار مصدق گاه کاربردی بلاغی

می‌یابد که از آن جمله می‌توان به کاربرد کنایه، مثل و تلمیح به قصه‌های عامیانه اشاره کرد، همچنین مصدق گاه از زبان عامیانه به عنوان ابزاری برای خلق آرایه‌هایی چون تضاد، تناسب و ایهام بهره برده است. زبان مصدق زبانی ساده و یک‌لایه است و اندیشه‌های شعری او خواه در حوزه‌های فردی - عاشقانه و خواه در حوزه‌های اجتماعی - انسانی قابل فهم و مردمی است. گذشته از آنکه عناصر عامیانه در زبان وی به عنوان ابزاری پویا برای بارور کردن و غنی‌سازی شعر او در حوزه‌های مختلفی چون موسیقایی و بلاغی کاربرد یافته است، مصدق گاه با کاربرد عناصر زبان و فرهنگ عامیانه و زبان رایج، اندیشه‌ها و افکار خویش را به زیبایی بیان می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در این پژوهش ذیل عنوان اسم صفات و قیود عامیانه نیز مورد بررسی قرار گرفت.
- ۲- حقوقی همین امر را - عدم تفکیک واژگان عامیانه از محاوره - در پژوهشهای خود بر زبان شعر و شاعران معاصر در آثار متعدّدش به کار برده است (ر.ک: حقوقی، ۱۳۷۱: ۱۰-۱۵ و همان، ۱۳۷۷: ۲۵ و همان، ۱۳۷۶: ۲۱ و ۲۲).
- ۳- برای مطالعه «دختر شاه پریان» و «سندباد بحری» (ر.ک: درویشان، ۱۳۸۵: ذیل دختر شاه پریان) و (طسوجی، ۱۳۷۹: ۱۵۰ - ۱۰۷).
- ۴- این عناصر در منابع زیر مورد بحث قرار گرفته است: جن: (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۸۰)؛ پری (همان: ۲۲۴-۲۲۵)؛ (افشاری، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۱) قصر نور و کالسکه زرین: (انجوی، ۱۳۸۲: ۳۸۱-۳۸۹) دیو و عفریته (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۷۲-۲۷۳).

منابع

۱. ابومحبوب، احمد (۱۳۸۰). *زندگی و شعر حمید مصدق*، در *های و هوی باد*، تهران: نشر ثالث.
۲. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۴). *گزیده اشعار مهدی اخوان ثالث*، چ ۸، تهران: مروارید.
۳. افراشی، آریتا (۱۳۸۸). *ساخت زبان فارسی*، چ ۴، تهران: سمت.
۴. افشاری، مهرا (۱۳۸۵). *تازه به تازه، نو به نو* (مجموعه مقاله‌ها درباره اساطیر، فرهنگ مردم و ادبیات عامیانه ایران)، تهران: چشمه.
۵. انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *گل به صنوبر چه کرد*، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
۶. انزابی‌نژاد، رضا و منصور ثروت (۱۳۶۶). *فرهنگ معاصر*، تهران: امیرکبیر.
۷. انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۷). *دستور زبان فارسی*، چ ۲، تهران: فاطمی.
۸. باقری، مهری (۱۳۸۹). *مقدمات زبان‌شناسی*، چ ۵، تهران: دانشگاه پیام نور.
۹. پورنامداریان، تقی (۱۳۹۰). *سفر در مه (تأملی در شعر شاملو)*، چ ۳، تهران: سخن.
۱۰. حافظ (۱۳۷۶). *دیوان خواجه حافظ شیرازی به اهتمام ابوالقاسم انجوی شیرازی*، چ ۹، تهران: جاویدان.
۱۱. حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۶). *گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران*، چ ۲، تهران: ثالث.
۱۲. حق‌شناس، محمدعلی (۱۳۹۰). *نظم و نثر و شعر سه گونه ادب، پژوهشگران*، س ۱۸. ش ۲۲ و ۲۳، ۵۲-۵۷.
۱۳. حقوقی، محمد (۱۳۷۱). *شعر نو از آغاز تا امروز*، بی‌جا: روایت.
۱۴. _____ (۱۳۷۷). *شعر زمان ما (۲) مهدی اخوان ثالث شعر مهدی اخوان ثالث از آغاز تا امروز*، چ ۵، تهران: نگاه.
۱۵. _____ (۱۳۷۶). *شعر زمان ما (۱) احمد شاملو*، چ ۴، تهران: نگاه.
۱۶. خاتمی، احمد (۱۳۷۱). *پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی یا نشانه‌هایی از سبک هندی در دوره اول*

بازگشت ادبی، تهران: بهارستان.

۱۷. خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۹). دستور زبان فارسی، چ ۱۵، تبریز: ستوده.
۱۸. داعی الاسلام، محمدعلی (۱۳۶۲). فرهنگ نظام، چ ۲، تهران: دانش.
۱۹. درویشان، علی‌اشرف و رضا خندان (مهابادی) (۱۳۸۵). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی ج ۷، چ ۲، تهران، کتاب و فرهنگ.
۲۰. رضایی، والی (۱۳۸۳). زبان معیار چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ نامه فرهنگستان، ش ۶ پیاپی ۲۳. ۲۰-۳۵.
۲۱. سمیعی، احمد (گیلانی) (۱۳۸۹). نگارش و ویرایش، چ ۱۱، تهران: سمت.
۲۲. شاملو، احمد و آیدا سرکیسیان (۱۳۷۸). کتاب کوچه جامع لغات، اصطلاحات تعبیرات ضرب‌المثل‌های فارسی (حرف ب) دفتر دوم، تهران: مازیار.
۲۳. شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰). موسیقی شعر، چ ۳، تهران: آگاه.
۲۴. _____ (۱۳۹۰). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، چ ۳، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.
۲۵. شمیسا، سیروس (۱۳۷۹). بیان و معانی، چ ۶، تهران: فردوس.
۲۶. _____ (۱۳۷۱). نگاهی تازه به بدیع، چ ۱۴، تهران: فردوس.
۲۷. شهدادی، احمد (۱۳۸۴). زبان معیار: تعریف و نشانه، پژوهش و حوزه. ش ۲۳ و ۲۴. ۵۸-۸۱.
۲۸. صادقی، علی‌اشرف و دیگران (نشست ماه) (۱۳۸۵). گونه‌های زبانی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، مرداد و شهریور و مهر. ۴-۱۷.
۲۹. صفوی، کورش (۱۳۸۳). از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد دوم: شعر)، چ ۲، تهران: سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
۳۰. طسوجی، عبداللطیف (۱۳۷۹). هزار و یک شب، تهران: جامی.
۳۱. علوی‌مقدم، مهیار (۱۳۷۷). نظریه‌های نقد ادبی معاصر (صورت‌نگاری و ساختارگرایی)، تهران: سمت.
۳۲. غلام‌رضایی، محمد (۱۳۷۷). سبک‌شناسی شعر پارسی (از رودکی تا شاملو)، تهران: نیلوفر.
۳۳. فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). درباره ادبیات و نقد ادبی، چ ۴، تهران: امیرکبیر.
۳۴. قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳). متن کامل دو جلد در یک جلد دستور زبان فارسی (پنج استاد)، چ ۱۱، تهران: جهان دانش.
۳۵. کولیوررایس، کلارا (۱۳۶۶). زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه اسدالله آزاد، بی‌جا: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۳۶. محجوب، محمدجعفر (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی بررسی مختصات سبکی شعر فارسی از آغاز ظهور تا پایان قرن پنجم هجری، تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی ۱۹.
۳۷. مصدق، حمید (۱۳۸۵). تا رهایی (منظومه‌ها و شعرها)، چ ۱۲، تهران: زریاب.
۳۸. _____ (۱۳۸۲). شیر سرخ (مجموعه شعر)، تهران: زریاب.
۳۹. مولوی، جلال‌الدین محمد (۲۳۳۵). کلیات شمس یا دیوان کبیر مشتمل بر قصاید و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، ج ۵. چ ۲، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
۴۰. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۴). تاریخ زبان فارسی ج ۳، چ ۵، تهران: سیمرغ.
۴۱. نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.

۴۲. وحیدیان کامیار، تقی، غلامرضا عمرانی (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی ۱، چ ۷، تهران: سمت.
۴۳. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستانها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۴۴. یوشیج، نیما (۱۳۶۸). درباره شعر و شاعری (از مجموعه آثار نیما یوشیج)، به اهتمام سیروس طاهباز، تهران: دفترهای زمانه.

